

طلاق به خاطر تماس‌های بی‌پاسخ

در ادامه همسر این مرد نیز به قاضی گفت: آقای قاضی من مشاور روان‌شناس هستم. وقتی با بیمارانم صحبت می‌کنم، دوست دارم فقط روی مشکل آنها تمرکز کنم و به چیز دیگری فکر نکنم. برای همین تلفنم را خاموش می‌کنم تا کسی مزاحم نشود. همیشه همین‌طور بوده‌ام. الان چهار سال است این روال کارم است. اما مجید توقع دارد در این یک سالی که وارد زندگی من شده همه نظم و ترتیب و برنامه کاری‌ام را به هم بزند. به او می‌گویم اگر کاری داری به منشی مطب بگو. اما او بی‌دلیل لجبازی می‌کند و هر شب سر این موضوع دعوا راه می‌اندازد. مرا درک نمی‌کند. چون من در محل کارم تلفن همراهم را خاموش می‌کنم، دلیل بر این نیست که نسبت به شوهر و زندگی‌ام بی‌تفاوتم. ولی مجید متوجه این حرف‌ها نیست و فقط نظر خودش را تکرار می‌کند، تا این که چند شب پیش وقتی به خانه رفتم، شروع به داد و فریاد کرد و بعد هم مرا کتک زد.



شویم. این زن فقط به کارش فکر می‌کند و من زندگی‌مان برایش اهمیتی ندارد. تمام زندگی‌اش را وقف کارش کرده و حتی برایش مهم نیست من چه می‌خواهم و نظرم چیست. وقتی او آنقدر نسبت به زندگی‌مان بی‌تفاوت است من چرا باید رفتارهای او را تحمل کنم. برای همین تصمیم به جدایی گرفتم.

مدرکی را از همسرم می‌گرفتم. طبق معمول نتوانستم با او صحبت کنم. حتی با مطب هم تماس گرفتم و گفتند که نمی‌تواند صحبت کند. من هم در خیابان سرگردان شدم. وقتی به خانه رفتم با او درگیر شدم. درگیری‌مان آنقدر شدید شد که تصمیم گرفتم برای همیشه از همسرم جدا شوم. من و او نمی‌توانیم در کنار هم خوشبخت

ستاره وقتی تلفن همراهش را در محل کارش خاموش می‌کرد، هرگز نمی‌دانست این موضوع زندگی مشترکشان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و پایش به دادگاه خانواده تهران باز می‌شود. مجید که از این کار همسرش بشدت عصبانی بود، در نهایت دعوی شدیدی با او کرد و کارشان به دادگاه خانواده کشیده شد.

مرد جوان وقتی مقابل قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت، درباره علت درگیری با همسرش چنین گفت: همسرم روان‌شناس است. او از صبح تا شب سر کار می‌رود و خانه نیست. با این حال وقتی به محل کارش می‌رود تلفن همراهش را خاموش می‌کند و تا وقتی از مطب بیرون نیاید تلفنش را روشن نمی‌کند. هر وقت هم به مطب زنگ می‌زنم، می‌گویند مراجعه کننده دارد و نمی‌تواند صحبت کند.

بارها کار واجب داشتم، اما تا شب نتوانستم با او صحبت کنم. به او می‌گویم چرا باید در محل کار تلفنت را خاموش کنی. می‌گوید آنجا نمی‌تواند با کسی صحبت کند. بارها سر این موضوع با او دعوا کرده‌ام. ولی به حرفم گوش نمی‌دهد. من در طول روز نمی‌توانم با همسرم صحبت کنم. اگر کاری داشته باشم باید شب یا بعد از ظهر با او حرف بزنم، در صورتی که این موضوع طبیعی نیست و نمی‌شود با آن کنار آمد. چند روز پیش در خیابان تصادف کردم و باید

به همسر تان توجه کنید

و نسبت به او بی‌توجه نباشند. آنها باید به معنای واقعی، روزهای اول ازدواجشان را به یاد بیاورند و به همان اندازه به هم توجه کنند. این حالت همیشه باید در زندگی وجود داشته باشد و وقتی از بین رفت، روابط زناشویی کم‌کم با شکست روبه‌رو می‌شود و هر دلیل بی‌اهمیتی ممکن است بهانه‌ای برای جدایی آنها شود. ❏

مراحل مختلف است. در این صورت است که پیوندها با هم مرتبط و ادامه دار خواهد شد. برخورد های عاطفی مناسب و توجه به طرف مقابل می‌تواند یکی از اصلی‌ترین پایه‌های زندگی زناشویی باشد. زن و مرد باید آنقدر هوشیار باشند که از نوع نگاه و لحن همسرشان، حال او را درک کنند و لازمه این شناخت این است که او را ببینند

می‌شود. زن و مرد از هم دور می‌شوند و این حس در هر دو به وجود می‌آید که برای طرف مقابلشان بی‌اهمیت هستند. اگر زندگی مشترک با هوشیاری همراه نباشد زن و مرد از هم فاصله بگیرند، روابط تیره و تاری می‌شود و کم‌کم جدایی به وجود می‌آید، در صورتی که یکی از پایه‌های اساسی زندگی مشترک، حضور عاطفی زن و مرد در

مصطفی تبریزی، روان‌شناس در این باره می‌گوید: گاهی اوقات در زندگی مشترک، زن و شوهر به جای توجه به لحظات عاطفی و رابطه‌شان، به مسائل حاشیه‌ای می‌پردازند که به نظرشان ضروری است. آنها غرق در امور روزانه می‌شوند و در نتیجه کم‌کم از حضور عاطفی غافل می‌شوند و صفا و صمیمیت در کانون خانواده کمرنگ

مرگ مقابل چشم مادر

شدند، شدت صدمه و خونریزی داخلی زیاد بود و تلاش‌هایی نتیجه‌ماند. با اعلام خبر مرگ کودک دل‌داشته‌اش بود، کمر پدر و مادرش شکست. آنها سر به دیوار تکیه داده بودند و با اشک ماتم، غریب‌ترین لحظه‌های عمر خود را تجربه می‌کردند. مادر مدام به راهرو نگاه می‌کرد و منتظر بود دخترش را در حال بازی ببیند؛ اما ...

می‌کشید، سرش را تکان داد و برای چند ثانیه به صورت مادر خیره شد. می‌خواست لبخند بزند اما شدت درد توانی برایش نگذاشته بود. تمام قدرتش را جمع کرد، دست کوچکش را بالا آورد و دست‌های مادر را گرفت.

دختر کوچولو و ترمه خوش نقش و نگار عشق و علاقه مادرانه یک زن را از هم گسست. خودروی سواری پراید که با سرعت در حرکت بود در برابر دیدگان مادر با دختر هفت ساله برخورد کرد.

می‌داد. دیدن صورت ماه و لبخندهای دختر کوچولو، مادر را از عشق به زندگی سیراب می‌کرد. آنها قرار بود به دیدن یکی از اقوام بروند. دخترک بی‌تابی می‌کرد تا زودتر به مقصد برسند. دقایقی بعد به محل مورد نظر رسیدند، کنار خیابان و جلوی خانه فامیل ایستاده بودند که ناگهان شبح مرگ چهره خود را نمایان کرد و در یک چشم برهم زدن حادثه‌ای وحشتناک رقم خورد.

دخترک آن روز مثل همیشه برای مادرش شیرین زبانی می‌کرد. او آرزو داشت بزرگ که شد مثل خواهرش سرکار برود. با ذوق و شوق به مادرش می‌گفت: وقتی از سرکار پول بگیرم برای تو و بابا و اجی و داداش هدیه می‌خرم، به ماشین خوشگلم برای خودم می‌خرم و ...

خواهر و برادر دختر که هم‌زاده و نوای

تیم پزشکی برای نجات کودک وارد عمل

معصوم کودک که پر از اشک بود. بسختی نفس

حادثه‌ای که تا و پود آرزوهای قشنگ

بود و با تمام وجود به حرف‌های او گوش

